

دکترین مسئولیت حمایت: شکاف میان انتظارات و واقعیت‌ها

عقیل محمدی^۱

استادیار حقوق بین‌الملل، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

مهرداد حلال‌خور

دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۵/۰۹ - تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۳/۱۶)

چکیده

ناتوانی جامعه بین‌المللی در مقابله جدی با نقض گسترده و سازمان‌یافته حقوق بشر و مشکلات مربوط به توجیه مبانی قانونی مداخله بشردوستانه در دهه ۱۹۹۰، موجب طرح دکترین «مسئولیت حمایت» در سال ۲۰۰۱ گردید. در پرتو تعدیل «اصل عدم مداخله» و تلاش برای بازتعریف مفهوم «حاکمیت ملی»، ایده اصلی دکترین این است که در نتیجه توسعه هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر و اندیشه «امنیت انسانی»، حاکمیت مسئولیت اصلی حمایت از شهروندان خود را بر عهده دارد که در صورت عدم تمایل یا عدم توانایی برای اقدام، جامعه بین‌المللی مسئول خواهد بود. البته علی‌رغم خوش‌بینی‌های اولیه، طی دو دهه‌ی اخیر تردیدهایی نسبت به موفقیت این دکترین مطرح شده است. این مقاله با تمرکز بر دیدگاه‌های اندیشمندان روابط بین‌الملل و مبتنی بر یک روش توصیفی - تحلیلی، به این پرسش پاسخ می‌دهد که چه نقدهایی به دکترین مسئولیت حمایت وارد است؟ فرضیه مقاله پیش‌رو این است که تردید در مفهوم و ماهیت و نیز مبانی این دکترین، امکان استفاده‌ی ایزاری از آن جهت مداخله در کشورها و نیز ضعف‌های آن در مرحله اجرا، مهمترین نقدهای وارد به این دکترین است. این مقاله در پرتو بررسی این نقدها، نتیجه می‌گیرد که تعارضات مفهومی و چالش‌های اجرایی این دکترین، کارایی آن جهت ایجاد نظم بین‌المللی جدید و پویایی روابط بین‌الملل در مقابله با بحران‌های حقوق بشری را با تردیدهایی فراوانی مواجه ساخته است.

واژه‌های کلیدی: دکترین مسئولیت حمایت، امنیت انسانی، روابط بین‌الملل، مفهوم و ماهیت دکترین، نقدهای نظری، نقدهای اجرایی.

Email: mohammadiaghil10@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، سال چهاردهم، شماره ۵۳، بهار ۱۴۰۰، صص. ۱۸۵-۱۵۹.

DOR:20.1001.1.24234974.1399.13.4.7.3

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

مقدمه

با فروپاشی شوروی و شکل‌گیری جریان آزاد اطلاعات در سرتاسر جهان و شروع فرایند جهانی شدن، روند شکل‌گیری هنجارهای جدید بین‌المللی و تفسیر هنجارهای سابق شدت گرفت. این دیدگاه‌های جدید در نهایت مفاهیمی که سابقه‌ی دیرینه در روابط بین‌المللی داشته‌اند را با تغییرات اساسی در چارچوب معنایی‌شان مواجه کرد و به آنها شکلی جدید بخشید که مداخله‌ی بشردوستانه یکی از نتایج این تغییرات است. تجربه‌ی ناموفق مداخله‌ی بشردوستانه در واکنش مناسب به نقض‌های عمده حقوق بشر در دهه‌ی نود قرن گذشته در سرزمین‌هایی چون رواندا، بوسنی و کوزوو، جامعه‌ی بین‌المللی را به سوی تدوین دکترین جدیدی تحت عنوان «مسئولیت حمایت»^۱ در سال ۲۰۰۱ سوق داد که در آن معایب سیستم مداخله‌ی بشردوستانه وجود نداشته باشد و از سوی دیگر به حاکمیت کشورها احترام گذاشته شود. در این دکترین که به عنوان نگاهی جدید در روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل به مفهوم حاکمیت محسوب می‌شود، شاهد گذار از حق دولتها در اعمال اقتدار مشروع بر مردم خود، به حق مردم در داشتن حمایت دولت خود هستیم. بنابراین، حاکمیت برای دولت به مثابه‌ی مسئولیت تلقی می‌شود و دولت‌ها موظف به حمایت از شهروندان خود هستند که در صورت نقض آن، مداخله‌ی جامعه جهانی لازم خواهد شد. تعریف حاکمیت به عنوان مسئولیت دولتها در حفظ و حمایت از اتباع خود و محدود کردن دامنه اقدام دولتها خودکامه در نقض حقوق شهروندان خود با برتری‌دادن به مفهوم «امنیت انسانی» نشان‌دهنده‌ی تلاش دکترین مسئولیت حمایت در ترسیم مسیری جدید در روابط بین‌الملل است. با توجه به این نگاه در بدنه‌ی سازمان ملل متحد، دکترین مذکور در سه بخش مسئولیت پیشگیری، مسئولیت واکنش و مسئولیت بازسازی سازمان‌دهی شد و شاخصه‌های فعال‌شدن آن نیز براساس وقوع جنایات جنگی، علیه بشریت، نسل‌کشی و پاکسازی قومی در بحران‌های انسانی در سطح بین‌المللی مشخص شده است.

^۱ Responsibility to Protect

این نوشتار که رویکرد غالب در آن، بررسی موضوع از منظر اندیشمندان روابط و سیاست بین‌الملل می‌باشد، مبتنی بر روش توصیفی - تحلیلی به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که چه نقدهایی به دکترین مسئولیت حمایت وارد است؟ فرضیه مقاله این است که این دکترین در مفهوم و ماهیت، مبانی، ساختار و اجرا با ابهامات، تعارضات و چالش‌هایی روبرو است و امکان ابزارسازی سیاسی از آن برای مداخله در امور داخلی دولت‌ها بویژه با توجه به تجربه‌ی بحران‌های دارفور سودان و لیبی، تردیدهای بسیاری را نسبت به کارآمدی آن جهت مقابله جدی‌تر و مؤثرتر با بحران‌های حقوق بشری ایجاد کرده است؛ به گونه‌ای که شاهد شکاف میان انتظارات از این دکترین و واقعیت‌ها هستیم. نظر به این مطالب، این مقاله در برگزیده‌ی دو قسمت اصلی می‌باشد؛ نخست، در قالب چهارچوب نظری پژوهش، به اجمال نکاتی در باب ظهور این دکترین اشاره می‌شود و سپس در قسمت دوم، نقدهای وارده به مفهوم و ماهیت، مبانی و کارایی این دکترین در مرحله‌ی اجرا بررسی می‌شوند.

۱) چهارچوب نظری: دکترین نوظهور مسئولیت حمایت: ارائه‌ی پارادیمی جدید از

روابط بین‌الملل

فرایند تغییر مفهومی حاکمیت در سیاست جهانی نشان می‌دهد که خواه ناخواه حاکمیت‌ها به معنای سابق تعریف و تفسیر نمی‌شوند و دولت توانایی کنترل سنتی بر اعمال شهروندان خود را ندارند. فقدان سازکار عملی کارآمد برای پاسخ به فجایعی که در اواخر قرن بیستم و در سرزمین‌های چون رواندا، کوزوو و ... بوقوع پیوست، سبب گردید که در سال ۲۰۰۱ ایده‌ای تحت عنوان «مسئولیت حمایت» مطرح گردد. روند جهانی‌شدن و تحولات هنجاری و ساختاری منتهی به شکل‌گیری یک پارادایم جدید در روابط بین‌الملل شده است که در پرتو آن، حقوق بین‌الملل بشر به مثابه‌ی متغیر تأثیرگذار بر روابط نهادهای حقوقی و اشخاص حقیقی، چارچوب ارجاعی جدیدی را افاده کرده که در آن باید از امنیت شهروندی سخن گفت و حکمرانی مسبوق

به سابقه‌ی تاریخی دول برخوردار از حاکمیت را با سوگیری جدید شهروندمداری، البته از نوع مسئولانه بر اجتماعات سیاسی اعمال کرد (شریفی طراز کوهی، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

دکترین مزبور با شکل‌گیری در بستر اندیشه‌ی امنیت انسانی، خود را به عنوان راهبردی جدید در جهت متعهد ساختن دولتها به ارتقاء حاکمیت قانون و امنیت انسانی به میزانی بیش از گذشته معرفی کرده است. این دکترین تلاش دارد که نگرش جامعه بین‌المللی را راجع به اصول مهمی همچون احترام به حاکمیت دولتها و عدم مداخله تغییر دهد، به گونه‌ای که در تقابل میان حقوق بشر و حاکمیت، پیش‌فرض‌های غالب در راستای نفع بشریت قرار گیرند و از «حاکمیت به مثابه‌ی کنترل» به سمت «حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت» سوق پیدا کنیم. در سطح ملی، حاکمیت مسئولیت اولیه‌ی حمایت از جان شهروندان خود در برابر «نسل‌کشی»، «جنایت جنگی»، «جنایت علیه بشریت» و «پاکسازی قومی» را بر عهده دارد و در صورت ناتوانی یا عدم تمایل، این مسئولیت بر عهده‌ی جامعه‌ی بین‌المللی است که به سازکارهای دیپلماتیک و همچنین مداخله‌ی نظامی با مجوز شورای امنیت (به عنوان آخرین راه‌چاره) متوسل می‌شود (زمانی و نوری، ۱۳۹۱: ۲۹۹).

دکترین مذکور که در قالب سه مسئولیت «پیشگیری»^۱، «واکنش»^۲ و «بازسازی»^۳ سازماندهی شده است به عنوان یک توسعه‌ی مهم در روابط بین‌المللی تلقی می‌شود که توانسته است به نوعی دوباره بر روابط میان دولت و فرد و همچنین وجود خط مشی‌هایی برای دولتها و سازمانهای بین‌المللی به هنگام ارزیابی مداخلات گذشته و آینده تأکید نماید. آنچه در این دکترین به عنوان روشی برای حراست بهینه از امنیت بشری با مشارکت حقوق ملی و بین‌المللی نهفته است، دستیابی به چیزی ورای واقعیتی است که عرصه‌ی روابط بین‌الملل از آن تحت عنوان صلح منفی (نبود جنگ) یاد می‌کند. هرچند وجود چنین وضعیتی برای تحقق

¹ Responsibility to Prevent

² Responsibility to React

³ Responsibility to Rebuild

اهداف این دکترین، شرط لازم به حساب می‌آید، اما شرط کافی جهت رسیدن به آن هدف اصیل اخلاقی، برقراری صلح مثبت می‌باشد (سواری و حسینی بلوچی، ۱۳۹۰: ۱۷۸-۱۷۷). در مجموع می‌توان گفت که دکترین مزبور محصول تحولات بین‌المللی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نظیر جهانی شدن، فروپاشی شوروی، اهمیت‌یافتن اندیشه‌ی امنیت انسانی از یک سو، و محصول تحول در مفاهیم کلیدی نظیر حاکمیت، اصل عدم مداخله، حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه از سوی دیگر می‌باشد. این دکترین در بردارنده‌ی ایده‌هایی است که نه تنها برای انسان و حقوق آن ارزش دیگری قائل است، بلکه به پشتوانه‌ی سیستم امنیت جمعی در پرتو منشور سازمان ملل متحد، تلاشهایی را برای تضمین حفظ حقوق اساسی بشر نیز شروع کرده است. البته نباید این تصور ایجاد شود که این دکترین بدون ایراد و نقد است که در ادامه به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

۲) نقدهای وارده به دکترین مسئولیت حمایت

این دکترین از لحاظ ماهیت، مبانی، ساختار و جوانب عملیاتی در معرض نقدهای اندیشمندان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل قرار گرفته است که در ادامه به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

۲-۱) مفهوم و ماهیت دکترین

مهمترین نقد وارده به دکترین مسئولیت حمایت، ابهام در مفهوم و ماهیت آن می‌باشد. هر دکترینی باید از قواعدی که لازمه‌ی تعریف و مرزبندی آن با سایر نظریات بین‌المللی است، بهره‌مند باشد که این مسئله در مورد این دکترین چندان صدق نمی‌کند. از اصلی‌ترین مثال‌های طرفداران این ایده، عدم تعریف دقیق از نقش حاکمیت در این دکترین است. از یک سو قواعد عرفی بین‌المللی در مورد نقش حاکمیتها قواعد خاصی را مطرح کرده است که دکترین مذکور باعث گسترش استثناء مداخله در آن با تکیه بر دلایل حقوقی بین‌المللی می‌شود و از سوی دیگر مبنای حقوق بین‌الملل، در واقع پذیرش حاکمیت‌های مستقل و برابر

است. بعلاوه این دکترین با اینکه در گام نخست، حاکمیت‌ها را در حمایت از شهروندان مسئول می‌داند، اما هیچ معیاری در این زمینه ارائه نمی‌دهد. این نکته زمانی مهم می‌شود که در باییم این دکترین، دیگر کشورها را نیز همزمان در حمایت از شهروندان کشور هدف، دارای مسئولیت می‌داند. این دوگانگی در مسئول شناختن‌های ملی و بین‌المللی با مرزهای لرزانی تبیین شده است و تشخیص آن به شورای امنیت واگذار شده است که بویژه با توجه به سابقه‌ی عملکرد شورا، چندان نمی‌توان اتخاذ رویه واحد و ثابت در مقابله با تمامی بحران‌های حقوق بشری، را از آن انتظار داشت (Report of Institute of International Law, 2007: 241-246). در همین خصوص، رئالیست‌های روابط بین‌الملل با محدود نمودن مفهوم مسئولیت به «مسئولیت ملی» و عدم پذیرش مسئولیت برای دولت‌ها جهت مداخله در امور یکدیگر جهت حمایت از مردم در برابر نقض‌های جدی حقوق بشر، عملاً این دوگانگی و همراهی مسئولیت در دو سطح ملی و بین‌المللی را مورد نقد قرار داده‌اند؛ بویژه اینکه بر این باورند که در مرحله‌ی مسئولیت پیشگیری، شاهد تضاد و تنش میان این دو نوع مسئولیت خواهیم بود (Gallagher, 2017, 340-342). البته به نظر می‌رسد با توجه به بازتعریف مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌الملل معاصر و درک این موضوع که ایجاد یک نظم سیاسی منوط به استقرار یک قدرت مشترک (عمومی) با ظرفیت محافظت از شهروندان خود می‌باشد، نمی‌توان دیدگاه مذکور را چندان قابل قبول دانست.

علی‌رغم اینکه در راستای برخورداری این دکترین از جایگاه یک قاعده‌ی حقوقی قطعی برای جامعه‌ی بین‌المللی، تلاش‌های بسیاری بویژه در سطح دبیرکل سازمان ملل متحد صورت گرفته است،^۱ اما به دلایل مهمی، این امر محقق نشده است و نظر به مخالفت‌هایی که بویژه از سوی کشورهای قدرتمند صورت گرفته است، موفقیت در این حوزه، با تردیدهای فراوانی روبرو است. اینکه یک وضعیت عینی (ارتکاب جنایت) باعث مسئولیت برای حاکمیت ملی و دیگر کشورها شود، و از سوی دیگر این مسئولیت تبدیل به تعهد و تکلیفی برای اقدام بشود، یک

¹ See: UN Docs. A/59/565, 2004: Para.203. A/59/2005, 2005: Para. 135.

ناهماهنگی عمیق حقوقی ایجاد می‌کند. در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل بین «مسئولیت»^۱ و «وظیفه / تکلیف»^۲ تفاوت زیادی است که در این دکترین نادیده گرفته شده است (Kutz, 2002: 548). نظر به چنین چالش‌هایی بوده است که اساساً برخی به نحو بدبینانه بر این باورند که این دکترین بیش از ملاحظات قانونی، برخاسته از رویکردهای سیاسی است؛ بدین معنا که به خودی خود بیانگر تعهدات قانونی جدیدی نیست و صرفاً تعهدات فعلی دولت‌ها برای پیشگیری و مقابله با جنایات بین‌المللی را پیش‌بینی می‌کند. این دکترین همان مداخله‌ی بشردوستانه، اما با عنوان جدید است و تنها یک دستورالعمل سیاسی به منظور اجرای آنچه دولت‌ها قبلاً بر آنها توافق کرده‌اند، محسوب می‌شود. دکترین مسئولیت حمایت به عنوان یک اصل سیاسی، سه هدف عمده را دنبال می‌کند: - مشروعیت بخشیدن به تغییر انتظارات در باب چگونگی نگاه جامعه‌ی جهانی به موقعیت‌های مرتبط با جنایات بین‌المللی، - تحریک اراده‌ی بین‌المللی برای اقدام و افزایش هزینه‌های سیاسی بی‌عملی برخی دولت‌ها و - تسریع توسعه و سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی سازکارهای پیشگیری و واکنش به جنایات بین‌المللی (Welsh, 2019: 56).

شایان ذکر است که کشورهای قدرتمند همواره در راستای تحقق منافع خود با استفاده از قدرت لابی‌گری تلاش می‌کنند که اسناد بین‌المللی به نحوی تنظیم شود که دستشان در ارائه‌ی تفسیرهای مطلوب آنها در آینده باز باشد. چنین مسئله‌ای در ارتباط با این دکترین نیز صدق می‌کند. از همان ابتدای طرح دکترین، برخی‌ها عامدانه در برابر این مسئله که مسئولیت کشورهای دیگر برای مقابله با جنایات در کشور دیگر، قاعده‌ای الزام‌آور باشد، مقاومت می‌کردند. برای نمونه آمریکا در اجلاس سران کشورهای عضو سازمان ملل (۲۰۰۵) ضمن نام‌بردن از این دکترین به عنوان مسئولیت اخلاقی و نه حقوقی، مخالفت خود را با گنجانیدن عبارت «مسئولیت توأم با تعهد» در سند نهایی ابراز داشت و اعضاء هم در نهایت به درج واژه‌ی

^۱ Responsibility

^۲ Duty

«مسئولیت» اکتفا نمودند (Glanville, 2012: 13). البته کشورهای دیگری نیز بواسطه‌ی فقد توافق عام و نبود اراده‌ی سیاسی واحد، با آمریکا هم‌داستان هستند. لازم به ذکر است که برای اینکه یک مفهوم بتواند در سطح بین‌المللی به عنوان یک قاعده شناخته شود، می‌بایست کشورها در قالب یک رویه‌ی بین‌المللی قانونی، نسبت به معنا و دامنه‌ی آن اجماع‌نظر داشته باشند. دکترین مزبور در این خصوص با چالش روبرو است؛ به این معنا که به دلیل گستردگی دامنه‌ی آن مشخص نمی‌شود که کدام بخش از آن مورد شناسایی کشورها قرار گرفته است. بسیاری از دولت‌ها، از آن تفاسیر مضیقی ارائه داده‌اند و رویه‌ی عملی بسیاری از ارکان آن را مورد شناسایی قرار نداده است. (Payandeh, 2011: 983). بسیاری از اقدامات انجام شده تحت لوای تحریم کشور مورد نظر یا حمله نظامی به آن الزاماً به این معنا نیست که مقصود دولت یا سازمان مربوطه از بکارگیری این روش‌ها، استناد به مسئولیت حمایت است. در بسیاری از موارد استفاده از تحریم‌ها نه برای پیشگیری، که بر اساس منویات سیاسی کشورها طرح‌ریزی شده است و نیز توسل به نیروی نظامی لزوماً برای واکنش نشان‌دادن به نقض فاحش حقوق بشر نیست. جهت‌گیری دولت‌ها در برابر بحران‌هایی نظیر دارفور سودان، لیبی و سوریه نیز مؤید این مطلب است که بسیاری از کشورها در این موارد عملکرد شورای امنیت و اعضای سازمان ملل را تأیید نکرده‌اند یا در حالتی بدتر آن را رد کرده‌اند. نکته دیگر اینکه هر مداخله‌ی نظامی مورد حمایت جامع کشورها نیست؛ به گونه‌ای که بتوان آن را تحت لوای مسئولیت حمایت قابل توجیه دانست.

مطالب مذکور نشان می‌دهد که در واقع، از همان ابتدا ارائه‌ی ایده‌ی مسئولیت حمایت در قالب یک قاعده‌ی الزام‌آور با مخالفت‌های جدی روبرو بوده است و البته نظرات قدرت‌های بزرگ بخصوص آمریکا درباره شکل‌دهی به چارچوب کلان مسئولیت حمایت بیشتر با اغراض سیاسی همراه بوده است. باید اذعان داشت که این دکترین در فضای خلاء به وجود نیامده است که بتواند استانداردهای جدیدی را تدوین کند، بلکه اولاً این دکترین صرفاً موضوعاتی که پیش از این در حقوق بین‌الملل وجود داشته است، را تأیید کرده است و دوم اینکه براساس

نظم بین‌المللی فعلی، مجموعه‌ی پیچیده‌ای از هنجارهای پذیرفته‌شده بین‌المللی با بسیاری از بخش‌ها و مؤلفه‌های مطرح در دکترین همپوشانی پیدا می‌کند که این، یک مسئله بسیار مهم در ارتباط با مفهوم و ماهیت این دکترین است.

۲-۲) نقدهای نظری

در این قسمت، مهمترین نقدهای نظری مطرح‌شده از سوی اندیشمندان روابط بین‌الملل نسبت به مبانی دکترین مسئولیت حمایت مورد اشاره قرار می‌گیرد.

۲-۲-۱) نقد رئالیست‌های روابط بین‌الملل

از دید اندیشمندان رئالیست، دکترین مذکور بر مبنای اصولی بنا شده است که در مکتب لیبرالیسم به آنها اعتنا شده است. از دید این گروه ایده‌ی «رهای» یا به عبارت دیگر آرمان آزاد کردن بشر از دست حکام خودکامه با تعاریف بسیار رادیکال لیبرالی همخوان است و اصول دولت - ملت فعلی که روابط بین‌الملل بر مبنای آن بنا شده است را با فرسایش مواجه خواهد کرد. (Rasmussen, 2007: 1671) این ایده و استانداردهای برای دخالت در کشورهای مختلف از طریق آن، شیوه‌ای جدید از مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر است که ضمن نادیده‌گرفتن حق حاکمیت مردم بر خود، منجر به بی‌ثباتی معرفت‌شناسانه نظم بین‌المللی می‌شود. دکترین مزبور بر مبنای معرفت‌شناسانه‌ی «صلح لیبرالی» برای بنای نظم بشردوستانه بین‌المللی جدید منجر به بروز مخاصماتی می‌شود که اصول اولیه‌ی روابط بین‌الملل که همان روش‌های برقراری صلح است را به زیر سؤال می‌برد. از این منظر، اصل عدم مداخله، مبنای نظامی است که در نهایت صلح جهانی را تضمین می‌کند یا مناقشات بین‌المللی را کاهش می‌دهد و این سؤال مطرح می‌شود که اگر مبنای نظم روابط بین‌الملل فعلی با فرسایش همراه شود چه بر سر صلحی که نتیجه آن است، خواهد آمد؟ بر طبق این نقد رئالیستی، نظام بین‌الملل در حال حاضر بر مبنای پذیرش حاکمیت‌ها به عنوان ستون‌های سازنده‌ی سازمان روابط بین‌الملل به ثباتی متزلزل رسیده است و ایده‌های آرمان‌گرایانه‌ای نظیر مسئولیت حمایت در نهایت منجر به برهم‌خوردن نظم فعلی می‌شود. (Glover, 2001: 3)

اندیشمندان رئالیست آشکارا با این موضوع مخالفند که این دکترین به عنوان یک سازکار جهت ایجاد تغییر هنجار در جامعه‌ی بین‌المللی فعلی که از بی‌نظمی در ساختار رنج می‌برد، تلقی شود (باقری، امام جمعه‌زاده، جلالی گروه، ۱۳۹۶: ۳۴).

بر این مبنای لیبرالی، ایده‌ی رهایی به مثابه‌ی امنیت از سوی متفکرانی نظیر «بوث» بیان شده است که بر این باورند که امنیت انسانی ارتباط عمیقی با رهایی آنها دارد و تنها در صورتی می‌توان به جهان امن برای انسانها رسید که تلاشهای رهایی‌بخشانه‌ی بشریت به نتیجه برسد. این امر ممکن است در کوتاه‌مدت برخی نقض‌های حقوق انسانی را به صورت محدود برطرف کند که در آن هم تردید وجود دارد، ولی در درازمدت بسترهای ایجاد جنگ‌های بزرگ را به وجود می‌آورد که خسارات بسیار بیشتری نسبت به زمان حاضر دارد. این گروه، برای نمونه به ایده‌ی «دولت ورشکسته»^۱ به عنوان دولتی که نمی‌تواند در سراسر قلمرو خود نظم را حاکم کند، استناد می‌کنند و اثرات دکترین مسئولیت حمایت بر هنجارهای بین‌المللی را در درازمدت چیزی شبیه به امکان و ایده‌ی مذکور برای دول قدرتمند می‌داند که با توسل به آن بتوانند در کشورهای دیگر مداخله نمایند. (Booth, 1991: 313-315 / Nay, 2013: 2) ترجمان نگرانی‌های مذکور در تعلق آمریکا در بحران دارفور سودان (۲۰۰۳)، حمایت از دخالت ناتو در بحران لیبی (۲۰۱۱) و شتاب برای حقوقی‌کردن مداخله در بحران سوریه (۲۰۱۱) قابل مشاهده است. مواضع چین در مورد بحران دارفور و همکاری با روسیه در بحران سوریه در وتو کردن قطعنامه‌ی مداخله در سوریه از جمله‌ی این اقدامات است. از طرف دیگر هر دو کشور مذکور در بحران لیبی، موضعی بی‌طرفانه در قبال تصمیم شورای امنیت گرفتند و در واقع با عدم‌تمایل به درگیری در بحران لیبی، امکان مداخله به صورت مناسب در زمان مناسب را فراهم کردند.

۲-۲-۲) نقد پسا-استعماری و مداخله‌ی امپریالیستی: استفاده‌ی ابزاری از دکترین

از دید بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه، با در نظر گرفتن سابقه‌ی استعماری و اشغالگری کشورهای غربی در امور داخلی آنها، دکترین مسئولیت حمایت شیوه‌ای

^۱ Failed State

است که قدرتهای غربی با محور قرار دادن اخلاق پست مدرنی و مسئول قرار دادن خود در برابر دیگران سعی در مشروعیت بخشیدن به دخالتهای خود در جهان سوم دارند. در این دیدگاه، تشکیل جامعه جهانی و استفاده از ادبیات جهان گرایانه‌ای که در آن امکان حضور قدرتها در عرصه آزادی و امنیت مردم کشورهای دیگر وجود داشته باشد، منجر به محو شدن حق مردم بومی برای برخورداری از آزادی بر خود می‌شود، چرا که مداخلات خارجی مانع آزادی آنها بر خودشان می‌شود (Der Derian, 1995: 12).

متفکران «پسااستعماری»^۱، سیاستمداران جهان سوم و کشورهای در حال توسعه که به طور سنتی به پایبندی کامل به اصول حاکمیت و عدم مداخله اعتقاد دارند، مدعی هستند که ایده مذکور در راستای امپریالیسم غربی معنا پیدا می‌کند. این دکترین تلاشی مجدد برای شکل دهی به قالبهای حقوقی و سیاسی بین‌المللی از سوی قدرتهای جهانی برای نفوذ در کشورهای جهان سوم تلقی می‌شود و بواسطه‌ی فقد مبنای قانونی، در یک وضعیت منصفانه، نه تنها از ظرفیتهای لازم برای حمایت از حقوق بشر برخوردار نیست، بلکه اتفاقاً ابزاری جهت تضعیف حاکمیت، تحت لوای نیت انسان دوستانه می‌باشد (Focarelli, 2008: 202-203).

مسئولیت حمایت جلوه‌ی جدیدی از امپراطوری و تلاشی برای استعمار دوباره کشورهای جهان سوم با توجیهات اخلاقی و حقوق بشری و بازسازی وضعیتی است که اروپایی‌ها در قرن ۱۹ داشته‌اند. همچنین آمریکا در دوران جنگ سرد در بلوک غرب و طرفداران خود می‌توانست با دلایل سیاسی و پیمان‌های نظامی مداخله کند، ولی بعد از فروپاشی نظام دو قطبی دلایل مشروعیت بخش سابق از بین رفت. مداخله‌ی بشردوستانه در دهه‌ی ۱۹۹۰ غالباً با مخالفت کشورهای دیگر مواجه می‌گردید که در نهایت دکترین مسئولیت حمایت به عنوان چاره‌ای برای برطرف کردن این مانع مطرح شد. این دکترین از قابلیت‌های لازم برای مشروع جلوه‌دادن مداخلات آمریکا و ائتلاف به رهبری آن کشور در مناطق مختلف جهان برخوردار است و این مداخلات به نوبه‌ی خود، موجب برآورده شدن منافع غرب در قانونی‌ترین شیوه‌اش می‌شود. این

^۱ Post Colonialism

نوع نگاه به این دکترین را می‌توان منشعب از رویکرد کلی قدرتهای بزرگ همچون آمریکا به حقوق بین‌الملل دانست؛ اینکه از منظر آنها قواعد بین‌المللی تا آنجا اهمیت دارد که بستری برای هژمونی‌طلبی‌های آن فراهم نماید و چنین مفاهیم و تأسیسات حقوقی برای آنها، به مثابه‌ی جعبه ابزارهایی می‌باشند که در مواقع لزوم و جهت دنبال کردن مقاصد سیاسی خود و حتی کنترل دیگر قدرتها استفاده می‌شوند (الفتی، رستمی، احمدیان، ۱۳۹۹: ۲۷).

مطالب فوق حکایت از وجود دو خطرِ مداخله تحت دکترین مسئولیت حمایت دارد که «تحکیم نابرابری دولتها» یکی از آنهاست؛ بدین معنا که ارائه‌ی توجیه‌های مختلف برای مداخله‌ی بشردوستانه، نشانگر واقعیت نداشتن اصل برابری دول حاکم است. در واقع دکترین مسئولیت حمایت را نه بر طبق این اصل، بلکه باید در پرتو توجه به سیاست قدرت تفسیر نمود. تصمیمات شورای امنیت و نقش موازنه‌گری که قدرت‌های بزرگ در آن ایفاء می‌کنند، نشان از این واقعیت دارید که مداخله‌ی نظامی با استناد به دکترین مزبور، نمی‌تواند در سرزمین یکی از این قدرتها یا سرزمین‌هایی صورت گیرد که در بردارنده‌ی منافع برای آنهاست. خطر «ذهنیت‌گرایی یا تفسیر به رأی» نیز این دکترین را تهدید می‌کند. به واقع اگرچه توسل به زور به دور از هرگونه سوءاستفاده‌های سیاسی و تنها بر اساس نیت بشردوستانه، امری قابل پذیرش است، اما چگونه می‌توان بدون افتادن در دام ذهنیت‌گرایی، پیش‌بینی نمود که چنین اقدامی کاملاً منطبق بر حقوق بین‌الملل می‌باشد. این سخن از آن جهت است که تجربه‌ی موارد متعدد مداخله‌ی با نیت بشردوستانه نشان می‌دهد که در واقع این دولتهای مداخله‌کننده هستند که حسب ملاک‌های انسانی و سیاسی و حتی اقتصادی و نیز اطلاعات غالباً جانبدارانه و آنچه منافع‌شان اقتضا می‌کند، تصمیم می‌گیرند که کدام طرف درگیری قربانی و شایسته مداخله می‌باشد (عباسی سرمدی، ۱۳۹۲: ۱۷۲-۱۷۰). در این ارتباط، مثال مشخص، وضعیت فلسطین و مواضع آمریکا و هم‌پیمانانش برای عدم مقابله با اسرائیل در قبال سالها ارتکاب جنایت در این سرزمین می‌باشد.

در کل به نظر می‌رسد که اجرای صحیح دکترین از دو جهت ممکن است قربانی منفعت‌طلبی‌ها و خودخواهی‌های سیاسی کشورهای قدرتمند شود؛ بدین صورت که از یک سو، فقدان اراده‌ی این کشورها برای حل قاطع بحران انسان‌دوستانه در یک منطقه، می‌تواند تمامی تلاش‌های بین‌المللی برای پایان‌بخشیدن به درگیری‌ها از طریق این دکترین را ناکام بگذارد. شاهد مثال بارز در این خصوص، بحران دارفور سودان است که علی‌رغم اینکه سازمان ملل و اتحادیه‌ی آفریقا برای ایجاد صلح در این منطقه بویژه از سال ۲۰۰۷ به بعد تلاش‌های فراوانی نمودند، کارشنکی‌ها و فقدان اراده‌ی سیاسی کشورهایی چون آمریکا و نیز عدم تعهد دولت مرکزی سودان به مسئولیت حمایت از جان شهروندانش، تبدیل به موانع بزرگی در راه موفقیت این دکترین شدند؛ به گونه‌ای که در نهایت برخلاف اصل تمامیت سرزمینی، شاهد تجزیه‌ی این کشور و تشکیل سودان جنوبی در سال ۲۰۱۱ بودیم. نمونه جدیدتر، وضعیت میانمار است. در حالی که از سال ۲۰۱۶ به این سو، ارتش میانمار آشکارا علیه مسلمانان روهینگیا مرتکب شدیدترین نقض‌های حقوق بشر شده است، اما در عمل، قدرتهای غربی بویژه آمریکا تصمیمی برای توسل به دکترین مسئولیت حمایت نمی‌گیرند، زیرا به نظر می‌رسد که آنها به دولت وضعیت فعلی در میانمار راضی هستند. مقایسه وضعیت میانمار با لیبی نشان می‌دهد که کاربرد این دکترین به مطامع سیاسی این کشورها گره خورده است. از این رو بیان شده است که امپریالیزم با پیش‌بینی این دکترین، چارچوبی جایگزین برای درک و توجیه مداخله‌های خود در کشورهای دیگر فراهم می‌کند. این دکترین برای تحقق اهداف ژئواستراتژیک و نتولیبرال آمریکا و متحدانش مورد سوءاستفاده قرار گرفته است و آنگونه که ادعا می‌شود، نوآورانه نیست و به واقعا برای مقابله با خشونت علیه غیرنظامیان چندان کمک‌کننده نیست (Ningelgen, 2018: 7).

از سوی دیگر و برخلاف وضعیت فوق، همین دکترین می‌تواند به ابزار و پوششی برای دول قدرتمند جهت مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر و اجرای سیاست‌ها و مقاصدشان تبدیل گردد که پیش از این بدان اشاره شد. نمونه‌ی واضح در این خصوص، مداخله‌ی نظامی ناتو در

سال ۲۰۱۱ در لیبی بود. در حالی که انتظار می‌رفت که ناتو بر اجرای صحیح قطعنامه ۱۹۷۳ شورای امنیت جهت حمایت از جان غیرنظامیان متمرکز شود، اما بنابر شواهد آشکار، به سمت تحقق اهداف سیاسی، یعنی تغییر رژیم حاکم سوق پیدا کردند. در واقع وضعیت به گونه‌ای رقم خورد که برخلاف انتظار سازمان ملل و بسیاری دیگر برای معرفی عملیات در لیبی به عنوان یک نمونه موفقیت‌آمیز اجرای مسئولیت حمایت (UN Press Release, 2011, SG/SM/13454)، جامعه بین‌المللی بیش از پیش نسبت به خطرات این دکترین آگاه شد و تا حدود زیادی فرضیه‌ی سوءاستفاده از آن در جهت رسیدن به مقاصد سیاسی کشورهای قدرتمند را به مرحله‌ی اثبات نزدیک نمود. اتفاقاً همین امر باعث شد که در موضوع بحران سوریه، کشورهای چین و روسیه که نسبت به عملکرد ناتو در لیبی معترض بودند و نسبت به تبدیل شدن نوع برخورد با بحران لیبی به مدلی برای اقدامات آینده ناتو در اجرای این دکترین هشدار داده بودند، با مداخله‌ی نظامی در سوریه تحت لوای این دکترین مخالفت نمایند. روسیه ضمن حمایت از نظم جهانی مبتنی بر احترام به برابری حاکمیت‌ها و مخالفت با ایده‌ی «حاکمیت محدودشده» بویژه از این جهت که در چارچوب نظم بین‌المللی تحت چنین ایده‌ای، معتقد است که انتخاب نیروها جهت مداخله نظامی بر عهده‌ی تعداد کمی از کشورهای غربی قرار می‌گیرد و همین امر نگرانی این کشور راجع به سوءاستفاده از این دکترین توسط غربی‌ها به عنوان مجوزی جهت مداخله در کشورهای ضعیف را به دنبال داشته است (Dagi, 2020:378).

نکته دیگری که منتقدین بدان اشاره می‌کنند، در مورد جدید نبودن دکترین مذکور است؛ این دکترین قالب جدیدی است که توسط دنیای امپریالیزم و بر مبنای اصول سابق برای به کنترل درآوردن کشورهای جهان سوم و تهدید و تضعیف حاکمیت ملی و استقلال سیاسی آنها برنامه‌ریزی شده است (Bellamy, 2010: 144). تصویب اسنادی در رابطه با ممنوعیت نسل‌کشی و بسیاری از اسناد بین‌المللی مرتبط با حقوق بشر، دولت‌ها را در برابر شهروندانشان، مسئول معرفی می‌کند. دغدغه‌ی مسئول بودن دولت‌ها در برابر شهروندانشان امری تازه‌ای نیست

و دکترین مذکور به ساختاردهی به این حقوق بنیادین بشر برای مشروعیت بخشی به مداخلات احتمالی قدرتهای جهانی می پردازد. این ادبیات فراتر از سطح اندیشمندان به حوزه‌ی سیاستمداران رسیده است و حتی دولتهایی نظیر برزیل نیز دکترین مسئولیت حمایت را چیز جدیدی نمی دانند. سفیر برزیل در سال ۲۰۰۹ در سازمان ملل عنوان داشت که حراست از حقوق اساسی انسانها به عنوان وظیفه؛ نه تنها توسط این دکترین بنا نهاده نشده است بلکه این وظیفه حتی در حال حاضر در منشور ملل متحد نیز وجود دارد. (Brazil – Statement at the GA Debate on The Responsibility to Protect, 2009: 2) در مجموع منتقدان بر این باورند که دکترین مسئولیت حمایت چیز جدیدی به ادبیات حقوق بین الملل و روابط بین الملل اضافه نکرده است ولی در دفاع از آن بیان می کنند که این ایده نه چیز جدیدی است و نه مسئله‌ای رادیکال محسوب می شود.

۲-۳) نقدها به اجرای دکترین مسئولیت حمایت

نظر به موارد عملی اجرای دکترین مسئولیت حمایت، ارکان سه گانه‌ی این دکترین؛ یعنی پیشگیری، واکنش و بازسازی نیز قابل انتقاد به نظر می رسد که در ذیل به اجمال بررسی می شوند.

۲-۳-۱) مسئولیت پیشگیری

پیشگیری را باید اولین و مهمترین گام در عملیاتی کردن دکترین مسئولیت حمایت دانست که تحقق آن مستلزم آگاهی از وجود وضعیت شکننده و خطرات آن در کشور هدف، شناخت تدابیر و راهکارهای موجود برای ایجاد تغییر در وضعیت و نیز تمایل و اراده‌ی سیاسی برای عملیاتی ساختن آنها می باشد. در ارتباط با این مرحله از دکترین نقدها و سؤالاتی مطرح است؛ اینکه پیشگیری به چه معناست؟ به چه میزان می توان شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور هدف را تغییر داد تا بتوان مانع وقوع نقض های جدی حقوق بشر شد؟ و مهمتر اینکه اساساً حاکمیت های ملی و جامعه‌ی بین المللی به چه میزان توان و انگیزه‌ی تحقق مسئولیت پیشگیری را دارند؟ جالب این است که تدوین کنندگان این دکترین، خود نیز تا حدود زیادی

به این سؤالات و ابهامات واقف بوده‌اند و برای نمونه بیان شده است که محدودیت اطلاعات مربوط به موارد نقض حقوق بشر در کشورها و همچنین عدم سازماندهی ابزارهای موجود برای انجام هشدار و ارزیابی قبلی، مشکلات عمده‌ای هستند که پیش‌روی جامعه‌ی بین‌المللی قرار دارند (سواری و حسینی بلوچی، ۱۳۹۰: ۱۹۲). کاهش فقر، تقسیم منابع و فرصت‌های مالی، ترویج دموکراسی، تقویت جامعه‌ی مدنی، احترام به حاکمیت قانون، رعایت حقوق شهروندی و حقوق اقلیت‌ها، ارتقاء سطح تحصیلات و آموزش نیروهای نظامی نمونه‌ای از اقداماتی می‌باشند که دولت محلی با انجام آنها می‌تواند از ارتکاب جنایات بین‌المللی پیشگیری کند (Report of the ICISS, 2001, pp. 23-27). موارد برشمرده نشان از این دارد که هدایت توسعه سیاست‌های خاص و افزایش ظرفیت‌های نهادی، رمز موفقیت در مرحله‌ی مسئولیت پیشگیری است که البته بررسی وضعیت کشورهایی مانند سودان و لیبی در دو دهه‌ی اخیر که مشمول استناد به این دکترین قرار گرفته‌اند، نشان از عدم توفیق این دکترین در این حوزه دارد. تعیین نقاط کانونی در سطح ملی برای هماهنگی توسعه سیاست‌های در پیشگیری و مقابله با جنایات بین‌المللی با هدف تسریع اتخاذ تدابیر داخلی از جمله تدوین قوانین و نهادهایی برای رسیدگی به محرومیت و تبعیض در زمره‌ی راهکارهای تحقق‌بخش مسئولیت پیشگیری می‌باشند (Bellamy, Luck, 2018, 121-122).

در ارتباط با فقر تقریباً در تمامی کشورهایی که از سال ۲۰۰۰ به بعد در آنها، موارد جدی نقض حقوق بشر اتفاق افتاده است، شرایط فقر محیطی نظیر کمبود منابع غذایی یا فقر اقتصادی دولت جهت تأمین امنیت با وضعیت بحرانی روبرو بوده است. برای مثال، سودان، لیبی و سوریه به لحاظ اقتصادی کشورهای فقیری بوده‌اند که فاقد توان کافی برای ارائه‌ی خدمات مناسب در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی به شهروندان خود بوده‌اند و همین شرایط در کنار دلایل دیگر، این کشورها را به سمت شرایط بحرانی پیش برد. قبایل دارفور سودان تحت تأثیر عواملی نظیر خشکسالی و کمبود منابع آب، مسلح شدن از سوی دولت چاد را پذیرفتند و زمینه‌های نقض فاحش حقوق بشر به وجود آمد. از سوی دیگر نیز بنابر گزارش‌های بانک جهانی، این کشور در

سال وقوع بحران دارفور سودان (۲۰۰۳) جمعیت حدود ۳۰ میلیون نفر و تولید ناخالص ملی با رقم پایین حدود ۱۸ میلیون دلار را تجربه کرده است که این رقم هرگز نمی‌توانست دولت را در تأمین مناسب نیازهای اولیه اقتصادی شهروندان یاری نماید و همچنین نظام استبدادی آن کشور نیز توزیع اقتصادی را با تبعیض‌های فراوان انجام می‌دهد. (World Bank, <https://data.worldbank.org/country/sudan>) در رابطه با لیبی، فاکتور فقر بیشتر به نظام توزیع ثروت استبدادی اشاره دارد؛ نظامی که در آن خودکامگی و اقتدارگرایی نظام سیاسی مانع از توزیع صحیح ثروت در میان شهروندان آن کشور می‌شود. چرا که با تولید ناخالص داخلی حدود ۷۵ میلیارد دلاری و جمعیت ۶ میلیون نفری در سال آغازین بحران (۲۰۱۱) دولت را نمی‌توان فقیر دانست، ولی مردمی که به اعتراض روی آوردند، تحت نابرابری‌های شدید اقتصادی قرار داشتند و فقر در میان آنها بسیار بالا بوده است (World Bank, <https://data.worldbank.org/country/libya>). همچنین بررسی‌ها نشانگر رشد نرخ بیکاری در سالهای پیش از شروع بحران در لیبی می‌باشد. در واقع رابطه‌ی مستقیمی بین رشد بیکاری و گسترش ناآرامی‌ها در لیبی وجود داشت تا جایی که این کشور در این سال بالاترین میزان نرخ بیکاری در دو دهه‌ی گذشته را تجربه کرده بود (<https://tradingeconomics.com/libya/unemployment-rate>) سوریه نیز همین حالت را در سالهای منتهی به آغاز بحران در سال ۲۰۰۱، تجربه کرد و فقر اقتصادی در کنار دلایل دیگر، زمینه‌ساز شروع اعتراضات مدنی گردید که البته چند ماه نگذشته بود که بواسطه‌ی شکل‌گیری گروه‌های شبه‌نظامی و تروریستی، این کشور درگیر یکی از شدیدترین بحران‌های حقوق بشری قرن ۲۱ گردید. حال نظر به مطالب فوق، این سؤال مطرح است که با این شواهد اقتصادی از فقر در این کشورها در هر دو سطح دولتی و مردمی چگونه می‌توان به مسئولیت پیشگیری جامه‌ی عمل پوشید. نظر به موارد فوق و دیگر وضعیت‌های مشابه در کشورهای درگیر مخاصمه همچون سوریه، یمن و سودان است که برخی مشخصاً معتقدند که این دکترین

۲-۳-۲) مسئولیت واکنش

در باب مسئولیت واکنش باید گفت که اقدام نظامی، هزینه‌های مالی زیادی به جامعه‌ی بین‌المللی تحمیل می‌کند. هزینه‌ها در صورت درگیری نیروها نظیر مورد لیبی که منجر به بمباران‌های هوایی برای تضعیف حکومت قذافی گردید، و در مورد سودان که نیروهای حافظ صلح سازمان ملل را در خود پذیرفت، متغیر است. حتی در صورت استفاده از سازکارهای غیرقهری مانند تحریم‌های اقتصادی یا تسلیحاتی یا دیپلماتیک، کشورهایی که احتمالاً بخش اعظم تجارت یا فروش تسلیحات یا روابط دیپلماتیک خود را با این کشورها داشته‌اند، براساس چه منطقی باید به تنهایی متقبل هزینه‌های جامعه بین‌المللی بشوند. این نقد زمانی با وضوح بیشتری قابل درک است که بدانیم همانند بحران لیبی، ناتو بعد از ورود به این کشور، به جای حمایت از غیرنظامیان، به سمت تحقق مقاصد سیاسی خود سوق یافت.

نقد دیگر به این دکترین، امکان تداخل بخش‌های مختلف آن با یکدیگر می‌باشد؛ این مسئله که اصولاً مسئولیت پیشگیری در بسیاری از موارد با مسئولیت واکنش همپوشانی دارد، موجب می‌شود که تفکیک این دو از یکدیگر دشوار شود. اعمال تحریم‌ها یا اتخاذ سیاست‌های تشویقی از یک طرف می‌تواند سازکاری برای پیشگیری از ارتکاب جنایات پیشگیرانه محسوب شود، و از طرف دیگر خود بخشی از مسئولیت واکنش نیز می‌باشند که این مسئله می‌تواند در فلسفه‌ی مسئولیت حمایت در خصوص احترام به حاکمیت‌ها خلل ایجاد نماید. برای نمونه در ارتباط با بحران سودان، در نتیجه‌ی ناکامی اتحادیه‌ی آفریقا برای آرام کردن اوضاع و نیز شکست دولت مرکزی در ایفاء مسئولیت پیشگیری، جامعه‌ی جهانی تصمیم به اعمال تحریم‌هایی بر این کشور به عنوان اقدام پیشگیرانه نمود.

مسئله‌ی دیگری که در باب مسئولیت واکنش در قالب اقدام نظامی باید مورد توجه قرار گیرد، مرجع صدور مجوز مداخله نظامی، یعنی شورای امنیت است. انتظار می‌رفت که این دکترین چارچوب مشخص‌تری را برای اقدام این نهاد تدوین می‌نمود، زیرا اساساً با توجه به بافت و ساختار شورای امنیت و این واقعیت که تصمیمات این نهاد غالباً متأثر از منافع و مقاصد

سیاسی اعضاء دائم می‌باشد، این امر محتمل است که مناط شدن نظر این شورا، خود به مانعی در برابر تحقق اهداف این دکترین تبدیل شود. البته این آسیب دوسویه است؛ اینکه از یک طرف ممکن است شورا با سوءاستفاده از آموزه‌های این دکترین و تحت لوای آن، اقدام به مداخله‌ی نظامی غیرقابل توجیه نمایند و از طرف دیگر، حق و حیات قربانیان جنایات بین‌المللی در پیچ و خم تصمیمات سیاسی شورا تزییع شود (نژاد اصل، آرش‌پور و راعی دهقی، ۱۳۹۸: ۴۷ / Krishnan, 2020: 120) نظر به همین نکات بوده است که برزیل در تئوری پیشنهادی‌اش تحت عنوان «مسئولیت همزمان با حمایت»^۱ در سال ۲۰۱۱، با به چالش کشیدن اقدام ناتو در لیبی، به طور خاص بر روی نحوه‌ی تصمیم‌گیری شورای امنیت متمرکز شد. پیشنهاد برزیل بر فاکتورهای مهم پیشگیری، قابل ارزیابی بودن عملکرد کشورهای مداخله‌کننده و تضمین پاسخگویی آنها در برابر اقداماتشان تأکید فراوان دارد؛ اینکه تلاشهای دیپلماتیک برای حل بحران، باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد و مجموعه‌ای از معیارهای مبتنی بر احتیاط پیش از صدور مجوز مداخله مدنظر قرار گیرد و تا وضعیت به سمت تهدید صلح و امنیت بین‌المللی نرفته است، توسل به زور تجویز نشود. همچنین می‌بایست با پیش‌بینی سازکارهای ویژه و افزایش نظارت، زمینه‌های لازم در شورای امنیت برای بررسی و حتی بازنگری مجوز مداخله در طول انجام عملیات نظامی فراهم شود (Thakur, 2013: 72).

نکته‌ی مهم دیگر اینکه اساساً بر اساس چه معیارهایی، مجوز مداخله نظامی به سازمان خاصی داده می‌شود؟ در اسناد سازمان ملل مرتبط با این دکترین، علی‌رغم بیان این نکته که می‌بایست از سازمانهای منطقه‌ای به دلیل آشنایی با منطقه‌ی بحران استفاده کرد، ولی معیاری در این زمینه ارائه نشده است. این مسئله وقتی برجسته می‌شود که نوع واکنش ناتو در قبال بحران لیبی بررسی شود. وضعیت لیبی، تشکیک در مورد مرجع معرفی نیروها را بیش از پیش کرد. ناتو به ظاهر مسئولیت ایجاد منطقه‌ی پرواز ممنوع و حمایت از غیرنظامیان را به عهده گرفت. نکته اساسی و مهم این مسئله است که چرا این مأموریت به ناتو داده شد و بر چه

¹ Responsibility While Protecting

مبنایی، نیروهای غیر ناتو در انجام این اقدامات نقش بسیار اندکی داشتند؟ چرا از میان اعضاء ناتو، فرانسه اصلی‌ترین نقش را به عهده گرفت و نقش سایرین محدودتر بود؟ سؤالاتی از این دست این فرضیه را تقویت می‌کند که چه بسا رابطه‌ی تاریخی فرانسه با لیبی و تلاش این کشور برای بازپس‌گیری نفوذ سابق خود در این کشور، انگیزه‌ی چینش اینچنینی در انجام مداخله‌ی نظامی بوده است. نتیجه‌ی این استدلال با مبانی و اصول دکترین مسئولیت حمایت، در تضاد است، چرا که این دکترین در تلاش است تا با ایجاد یک هنجار جدید، کشورها را جهت حمایت هر چه بیشتر و بهتر از جمعیت انسانی ملتزم نماید؛ در حالی که همانگونه که پیش از این بیان شد، بعد سیاسی قضیه در مداخلات قدرتهای بزرگ پررنگ‌تر است و در برخی موارد، تحقق اغراض و منافع سیاسی اولویت پیدا می‌کند.

نقد دیگری که با موضع متفاوت ولی از سوی طرفداران سرسخت دکترین مذکور بیان می‌شود، ناظر بر این است که به کشورها اجازه داده نشده است که خارج از چارچوب شورای امنیت و فارغ از یک پیمان دسته‌جمعی، بتوانند صرفاً بر پایه‌ی تشخیص شخصی در مورد نقض گسترده‌ی حقوق بشر، در کشوری مداخله کنند این دسته از افراد استدلال می‌کنند که تصمیم انفرادی، باعث واکنش سریعتر دولت‌ها و نیز پایبندی و پاسخگویی بیشتر آنها به وظایفشان می‌شود. فقدان چنین سازکاری در بحران دارفور سودان از یک سو و اختلاف‌نظر میان اعضاء دائم شورای امنیت بویژه آمریکا و چین بر سر مقابله با بحران بوجود آمده، واکنش جامعه‌ی بین‌المللی را سه سال به تأخیر انداخت که هزینه‌ی بسیار زیادی را از جهات مختلف بر این کشور تحمیل کرده است (Luck, 2010: 6). البته این دیدگاه، خود قابل انتقاد است؛ چرا که اگرچه نمی‌توان منکر موارد متعدد اتخاذ مواضع و تصمیمات دوگانه و سیاسی شورای امنیت شد، اما تفویض اختیار به کشورها برای تشخیص انفرادی جهت مداخله نظامی در کشورها، آسیب‌های بیشتری خواهد داشت. البته دکترین، مسئولیت واکنش در قالب اقدامات غیر قهری را به تشخیص خود کشورها واگذار کرده است. افراد مذکور همچنین استدلال می‌کنند که این دکترین به نقش بازیگران غیردولتی توجهی نمی‌کند؛ در حالی که اینان از

جمله سازمانهای بین‌المللی غیردولتی بویژه از آن جهت که منابع اطلاعاتی فراوانی در اختیار دارند، می‌توانند در تحقق مسئولیت واکنش به نحو مطلوب تأثیرگذار باشند. نکته‌ی دیگر اینکه دولت‌ها باید میان خود به اجماعی برای مداخله یا واکنش به وضعیت غیرانسانی دست پیدا کنند؛ مسئله‌ای که بیش از سایر مسائل، اراده‌ی سیاسی را در اجرایی‌سازی دکترین مسئولیت حمایت دخالت می‌بخشد. نکته‌ی شایان توجه اینکه این دسته از طرفداران افراطی نیز مانند مخالفان سرسخت دکترین؛ بر نقش اراده سیاسی در اجرای مسئولیت واکنش تأکید دارد و آن را مورد نقد و نظر قرار می‌دهند. (Hamilton, 2006:289-293).

۳-۳-۲) مسئولیت بازسازی

مسئولیت بازسازی، آخرین گام در اجرای مسئولیت حمایت است. این مرحله «بویژه پس از مداخله‌ی نظامی، شامل ارائه کمک کامل برای جبران، بازسازی و مصالحه در برخورد با عوامل آسیب و زبانی است که مداخله به هدف متوقف‌سازی یا دفع آنها طراحی گردیده است». طبق این دکترین، در این مرحله می‌بایست بر سه حوزه‌ی تأمین امنیت (مانند خلع سلاح و استقرار مجدد نیروهای امنیتی محل)، عدالت (مانند بازگشت پناهندگان و بازسازی نظام قضایی) و توسعه‌ی اقتصادی (مانند ترغیب و تشویق رشد اقتصادی، احیای مجدد بازار و توسعه پایدار و همکاری بین‌المللی) متمرکز شد (-5.13, 5.8-9, Report of the ICISS, 2001, paras. 5.8-9, 5.13-20, 15). در این بخش این سؤال مطرح می‌شود که با فرض عملکرد موفق سازمان ملل در شناسایی یک وضعیت ناقض حقوق بشر و انجام اقدام به موقع و پایان دادن آن، آیا اقدامات مزبور پایدار و با ثبات می‌مانند یا دوباره با کوچکترین تغییری، به نقطه آغاز باز خواهیم گشت؟ همانند دو مرحله‌ی قبل، اجرای این مرحله به شکل مطلوب نیز نیازمند اراده‌ی سیاسی دولت‌های قدرتمند و مداخله‌کننده می‌باشد. در واقع همواره این احتمال هست که روند بازسازی نیز قربانی بازی‌های سیاسی و خودخواهی برخی کشورها شود. در این خصوص، دارفور سودان را می‌توان مثال زد که به دلیل عدم توجه‌ی حکومت مرکزی از یک سو و کارشنکی‌های قدرتها بویژه آمریکا، عملاً اجازه نداد که مدیریت اقتصادی، اجرای فرایند اعتمادسازی و همکاری برای استقرار

صلح و نیز خلع سلاح شبه‌نظامیان به درستی انجام گیرد (جباری و حاضر وظیفه قره‌باغ، ۱۳۹۰: ۲۳۰). عدم واکنش مناسب و فوری آمریکا به بحران دارفور نه تنها به این موفقیت دکتترین مسئولیت حمایت آسیب زد، بلکه حتی نشان داد که نقش آمریکا به عنوان یک دولت سلطه‌گر بدین معناست که برای حصول امتیازات و منافع، به خود اجازه می‌دهد که شانه از زیر بار تعهدات چندجانبه ناشی از این دکتترین خالی کند (باقری، امام جمعه‌زاده، جلالی کروه، ۱۳۹۶: ۵۲). آمریکا و انگلیس به جای تلاش برای بازسازی و دیگرسازی حاکمیت ملی، بر دستیابی به ذخایر نفت، اوارنیوم و مس سودان و جلوگیری از رشد اسلام‌گرایی متمرکز شدند. چین با هدف یافتن جای پا در منطقه‌ی آفریقا برای کسب بازار مصرف مواد اولیه، به همراه روسیه سعی نمودند تا با مانع‌تراشی و اتخاذ سیاست‌های تأخیری در مقابل تلاش‌های آمریکا برای بسیج جامعه‌ی بین‌المللی در بحران این کشور، از نفوذ این کشور در این منطقه کم نماید (وکیل، ۱۳۹۰: ۴۱۸). تشکیل سودان جنوبی در سال ۲۰۱۱ و از بین رفتن وحدت و تمامیت سرزمینی را شاید بتوان نشانه‌ی بارز بر عدم موفقیت جامعه‌ی بین‌المللی در اجرای دکتترین مسئولیت حمایت بویژه مرحله‌ی مسئولیت بازسازی دانست.

در مورد لیبی هم پس از کشته‌شدن معمر قذافی، منتقدان نسبت به انجام اقدامات در سه حوزه‌ی امنیت، عدالت و توسعه در این کشور تردیدهای جدی داشتند. لیبی از یک سو به عرصه‌ی نبرد نیروهای داخلی، و از سوی دیگر به مکانی امن برای پرورش گروه‌های تروریستی بویژه داعش تبدیل شد، چرا که فقدان اقتدار سیاسی، چه از سوی حکومت مرکزی و چه دیگر کشورها، این فضا را در لیبی برای اقدام آنها فراهم آورد (Trew, 2014: <https://foreignpolicy.com>). با شکست خوردن تأمین امنیت در لیبی پس از مداخله‌ی ناتو، حتی وضعیت اقتصادی آن کشور که در دوران قذافی به دلایل استبداد برای مردم مشکل ایجاد کرده بود، بار دیگر در مرکز توجهات مردم قرار گرفت. گروه‌های مسلح که با حمایت غرب مسلح شده بودند، در این کشور درگیر نبرد سنگین با ارتش ضعیف و متلاشی شده لیبی شدند که کشته و مجروح شدن بسیاری و نیز کاهش تولید نفت، از مهمترین آثار آن بود. (ثقفی عامری، ۱۳۹۰: ۱۷) گسترش فعالیت‌های تروریستی و

شکاف در وحدت ملی لیبی، واکنش‌های منفی نسبت به تأثیرگذاری مسئولیت بازسازی را به دنبال داشت و الزامات تمرکز بیشتر بر این حوزه از دکترین مسئولیت حمایت را بیش از پیش به عنوان یک ضرورت مطرح ساخت. وضعیت فعلی یمن که از سال ۲۰۱۵ تحت اشغال نظامی ائتلاف منطقه‌ای به رهبری عربستان قرار دارد را نیز نباید فراموش کرد. استمرار جنگ، کشتار غیرنظامیان، محاصره، نابودی زیرساخت‌ها، سوءتغذیه و ... به وضوح نشان از ناکامی این دکترین در ارتباط با یمن دارد که بلاشک در این خصوص، خودکامگی عربستان و حمایت‌های همپیمانان این کشور بویژه آمریکا در شورای امنیت از این کشور را باید علت اصلی دانست (بهری خیای، ۱۳۹۷: ۴۲-۴۱).

وضعیت فعلی سودان، لیبی و یمن نشان می‌دهد که جامعه‌ی جهانی در انجام مسئولیت بازسازی از طریق تأمین امنیت و حمایت اولیه از مردم، برقراری عدالت و توسعه این کشور موفق عمل نکرده است و از این دید نقدهای جدی و اساسی به اجرای مسئولیت حمایت در این سرزمین‌ها وجود دارد و قابل انکار نیست.

نتیجه‌گیری

فقدان تعریف و ماهیت معین برای دکترین مسئولیت حمایت، از نقدهای صحیح وارده به این دکترین به شمار می‌رود. نبود اتفاق نظر بین‌المللی موجب گردیده است که نتوانیم از این دکترین مسئولیت حمایت به عنوان یک قاعده الزام‌آور و سخت نام ببریم و در خوشبینانه‌ترین حالت می‌تواند یک قاعده‌ی نرم باشد. حتی ماهیت ساختاری و دایره مصادیق تحت پوشش این دکترین نیز نیاز با ابهام روبرو است. از لحاظ نظری، نیز کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه و همچنین اندیشمندان روابط بین‌الملل بویژه رئالیست‌ها و مفکران پساستعماری این دکترین را به صورت جدی مورد نقد قرار داده و آن را ابزار دول قدرتمند برای مداخله در کشورهای ضعیف می‌دانند، اینان وجود دکترین به عنوان پایه‌ای برای بنای نظم بشردوستانه‌ی بین‌المللی جدید را زیر سؤال می‌برند که حتی نظم بین‌المللی را نیز به سمت تزلزل پیش خواهد برد. مورد لیبی و عملکرد ناتو و تلاش آن برای تغییر نظام سیاسی به جای عمل کردن به قطعنامه‌ی شورای امنیت در جهت

حمایت از غیرنظامیان، به وضوح نشان داد که این دکترین برخلاف آنچه تصور می‌شد، نتوانسته است نقایص و ضعف‌های مداخله‌ی بشردوستانه را رفع نماید و می‌توان از آن حتی به عنوان شیوه‌ای در جهت تضعیف و نه تقویت حاکمیت‌های ملی در انجام مسئولیت حمایت از شهروندان استفاده کرد. تحکیم نابرابری دولتها، ذهنیت‌گرایی و استناد به این دکترین بر پایه‌ی قضاوت‌های انفرادی یا گروهی با نگاهی منفعت‌طلبانه که آن را به ابزاری در خدمت سیاسی قدرتهای بزرگ تبدیل خواهد کرد، مهمترین خطراتی هستند آینده این دکترین را تهدید می‌کنند. این دکترین با ضعف‌های مهمی در مرحله‌ی اجرا نیز روبرو است. رویکردهای سیاسی و اتخاذ تصمیم بر اساس منافع و خودخواهی‌های سیاسی چه از سوی کشور درگیر بحران حقوق بشری و چه از سوی جامعه بین‌المللی، هر سه حوزه‌ی مسئولیت‌پیشگیری، واکنش و بازسازی را تحت تأثیر قرار داده و می‌دهد. نگاهی به وضعیت لیبی و دارفور سودان، پیش و پس از استناد به این دکترین، تأییدی بر این مطلب است که این دکترین نتوانسته است تحولی در توان جامعه بین‌المللی برای پیشگیری از ارتکاب جنایات بین‌المللی، معیار تشخیص نوع واکنش و دور کردن نهاد شورای امنیت از تصمیمات سیاسی و اتخاذ مواضع دوگانه و در نهایت نحوه بازسازی و دیگرسازی حاکمیت ملی ایجاد نماید. شایان ذکر است که همواره مجموعه‌ای از عوامل استراتژیک، سیاسی و عملیاتی در تقابل با ضرورت‌های بشردوستانه قرار می‌گیرند، و همین امر می‌تواند کارآمدی این سه نوع مسئولیت را با چالش مواجه سازد. نکته‌ی پایانی اینکه نظر به شکاف‌هایی که میان انتظارات از این دکترین و واقعیت‌ها وجود دارد، شاید بتوان از طریق مفهوم‌سازی مجدد از این دکترین بویژه از طریق توجه حداکثری به انجام اقدامات پیشگیرانه، تجدیدنظر در نقش و جایگاه نهادها و ارکان تصمیم‌گیرنده و مجری، کنترل و نظارت مستمر بر اقدامات مداخله‌کنندگان و تضمین پاسخگویی آنها در باب نتیجه عملکردشان، کارآمدی آن را جهت تحقق اهدافی چون تضمین مشترکات جهانی، ایجاد نظم بین‌المللی جدید و در مجموع پویایی ساختار فعلی نظام بین‌المللی در امر مقابله با بحران‌های حقوق بشری را ارتقاء بخشید.

منابع:

- الفتی، آزاده، رستمی، فرزاد، احمدیان، قدرت (۱۳۹۹). «دکترین مسئولیت حمایت شورای امنیت در بحران یمن و سازوکارهای قدرت در خاورمیانه»، *مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره ۱۳، ش ۴۹.
- باقری، مریم، امام جمعه‌زاده، جواد، جلالی گروه، محمود (۱۳۹۶). «نقش دکترین «مسئولیت حمایت» در سیاست خارجی آمریکا (با تاکید بر رویکرد مداخله‌گرایانه جدید در تحولات کشورهای عربی)»، *پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۸، ش ۳۰.
- بهری خیاوی، بهمن (۱۳۹۷). «ارزیابی اجرای دکترین مسئولیت حمایتی در بحران یمن»، *تحقیقات حقوقی معاهده*، دوره ۲، ش ۲.
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۹۰). «"ناتو" در عرصه ای جدید: عملیات نظامی در لیبی»، *معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک*.
- جباری، منصور، حاضر وظیفه قره‌باغ، جلیل (۱۳۹۰). «ارزیابی دکترین مسئولیت حمایت در بحران دارفور سودان»، *راهبرد*، سال بیستم، ش ۵۸.
- زمانی، قاسم، نوری، وحید (۱۳۹۱). «بحران غزه در ترازوی دکترین مسئولیت حمایت»، *روابط خارجی*، سال چهارم، ش ۳.
- عباسی سرمدی، مهدی (۱۳۹۲). «دکترین مسئولیت حمایت: از روند شکل‌گیری تا کاربرد ابزاری آن»، *سیاست جهانی*، دوره ۲، ش ۳.
- سواری، حسین، حسینی بلوچی، مهدی (۱۳۹۰). «نظریه‌ی مسئولیت حمایت از حرف تا عمل»، *پژوهش حقوق و سیاست*، سال سیزدهم، ش ۳۲.
- شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۹۲). *زمینه‌ها، ابعاد و آثار حقوق شهروندی*، تهران: میزان.
- نژاد اصل، محمد علی؛ آرش‌پور، علیرضا و راعی دهقی، مسعود (۱۳۹۸). «ارزیابی اجرای دکترین مسئولیت حمایت در بحران یمن»، *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، سال نهم، ش ۴.
- وکیل، امیر ساعد (۱۳۹۰). «وضعیت دارفور و غزه؛ میدان آزمون نظریه‌ی مسئولیت حمایت»، *پژوهش حقوق و سیاست*، سال سیزدهم، ش ۳۲.
- Booth Kent (1991), "Security and Emancipation", *Review of International Studies*, Vol. 17, No. 4, pp. 313-326.
- Bellamy, Alex J (2010), "The Responsibility to Protect—Five Years On", *Ethics & International Affairs*, Vol.24, No. 2, pp. 143–169.
- Bellamy, Alex J, Luck, Edward C. (2018), *The Responsibility to Protect: From Promise to Practice*, Cambridge, UK: Polity Press.

- Der Derian, James (1995), "Introduction: Critical Investigations", In: *International Theory: Critical Investigations*, edited by: Der Derian, James, London: Macmillan press.
- Dagi, Dogachan (2020), "The Russian Stand on the Responsibility to Protect: Does Strategic Culture Matter?", *Journal of Asian Security and International Affairs*, 7(3), pp. 370 –386.
- Focarelli, Carlo (2008), "The Responsibility to Protect Doctrine and Humanitarian Intervention, Too Many Ambiguities for a Working Doctrine", *Journal of Conflict and Security Law*, Vol.13, No.2, pp. 191-213.
- Glanville, Luke (2012), "The Responsibility to Protect Beyond Borders", *Human Rights Law Review*, Vol. 1, No. 1, pp. 1–32.
- Gallagher, Adrian M (2017), "A Clash of Responsibilities: Engaging with Realist Critiques of the R2P", *Global Responsibility to Protect*, No. 4, pp.334–357.
- Glover, Nicholas (2011), "A critique of the theory and practice of R2P", pp. 1-31, Available at: <https://www.e-ir.info/pdf/14315>
- Hamilton, Rebecca, J (2006), "The Responsibility to Protect, from Document to Doctrine -But what of Implementation?", *Harvard Human Rights Journal*, pp. 289-297.
- Kutz, Christopher (2002), "Responsibility", In: *The Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law*, Edited by Coleman, J & Shapiro, S, Oxford University Press, pp. 547-587.
- Krishnan, S (2020), "UN Peacekeeping, Responsibility to Protect and Humanitarian Intervention", *India Quarterly: A Journal of International Affairs*, Vol.76, No.1, pp.120-135.
- Luck, Edward (2010), "The Responsibility to Protect: Growing Pains or Early Promise?", *Ethics and International Affairs*, Vol. 24, No.4, pp. 349-365.
- Nay, Olivier (2013), "Fragile and Failed States: Critical Perspectives on Conceptual Hybrids", *International Political Science Review*, Vol. 33, No. 1, pp. 326-341.
- Ningelgen, Laura (2018), "Mass Atrocities and Western Imperialism: Evaluating"Responsibility to Protect"", *E-International Relations*, pp.1-13.
- Payandeh, Mehrdad (2011), "The Concept of International Law in the Jurisprudence of H.L.A. Hart", *European Journal of International Law*, Vol. 21, No. 4, pp. 967-99.

- Pattison, James (2011), “The Ethics of Humanitarian Intervention in Libya”, *Ethics & International Affairs*, Vol.25. No.3, pp.271-277.
- Rasmussen, Hjalte (2007), Present and Future European Judicial Problems after Enlargement and the Post-2005 Ideological Revolt”, *Common Market Law Review*, Vol. 44, No. 6, pp. 1661–1687
- Thakur, Ramesh (2013), “R2P after Libya and Syria: engaging emerging powers”, *Washington Quarterly*, 36: 2, pp.76-61.
- The Responsibility to Protect: Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS), Dec 2001.
- Tenth Commission: Present Problems of the Use of Armed Force in International Law, Sub-group on Humanitarian Intervention. 2007. Report by: Michael Reisman, Institute of International Law, Session of Santiago, Vol. 72.
- Welsh, Jennifer M (2019), “Norm Robustness and the Responsibility to Protect”, *Journal of Global Security Studies*, 4(1), pp. 53–72
- Brazil – Statement at the GA Debate on The Responsibility to Protect (2009), available at: www.responsibilitytoprotect.org/Brazil_ENG.pdf.
- UN Doc. A/59/565, 2 December 2004.
- UN Doc. A/59/2005, 21 March 2005.
- UN Doc. S/RES/1973, 17 March 2011
- UN Doc. Press Release SG/SM/13454, 18 March 2011.
- Trew, Bel. 12/29/2014. A Ground Invasion of the Capital Is Imminent”, *Foreign Policy*, Last Visited: 5 January 2020, Available at: <http://foreignpolicy.com/2014/12/29/aground-invasion-of-the-capital-is-imminent-libya-dawn-haftar-militias/>
- World Bank, Available at: <http://data.worldbank.org/country/libya>
- World Bank, Available at: <https://data.worldbank.org/country/sudan>
- World Bank, Available at: <http://data.worldbank.org/country/Syria>